



چو گفتار شهنشه یافت انجام  
 بدورا مد زهر سو خسر وی جام  
 خروش افرین بر آسمان شد  
 بخصر شاه نقر بن خوان جهان شد  
 که تا گیتی است ایران جاودان باد  
 شهنشاه ارد شیر با بکان باد  
 جهان آباد از کیش بهی باد  
 فرو زنده چراغ آگهی باد  
 پس آنکه خاست شاهشناه از جای  
 بخلوت زانچمن شد مجلس آرای  
 پرا کند انجمن با شاد مانی  
 پرا کند ن خوشا با مهر بانی  
 بقیه را شماره دیگر بدقت بخوانید.

نقل از سفینه آقای ملک الشعراء بهار

## (آثار اساتید)

این مسمط از بدایع گفتار امیر معزی است و در نسخ خطی که من دیده‌ام  
 زبده فقط در يك جنك خطی قدیمی که از آقای مخبر السلطنه امانت گرفته‌ام  
 دیده و استنساخ نمودم . ب

### \* مسمط \*

قافله شب گذشت صبح بر آمد تمام  
 باده کنون شد حلال خواب کنون شد حرام  
 کاسه بدل شد بکاس جامه بدل شد بجام  
 خوشتر از این روزگار کو و کجا و کدام  
 در قدح مشکبوی باده بیار ای غلام  
 وز لب یاقوت رنگ بوسه بده ای پسر  
 ای صنم چنک زن چنک سبکتر زن  
 پرده مستان بدر راه قلندر بز  
 لشکر صبح آمدند میکند را در بز  
 تات باغ نشاط تازه گل اید بپر  
 خوش بود آری صبح خاصه بوقت بهار  
 لعل شده کوهسار سبز شده جویبار

باغ شده مشکبوی بادۀ روشن بیار وای پسر ماهروی رطل بده تابسر

تا که زحوت آمده است سوی حمل افتاب گوهر سفته است خاک صندل سوده است اب

دست بزنگارمل چهره صجرا خضاب هست بکافور و مشک پشت چمن بارور

تا که زچک بهار لشکر سرما شده است کوه چوبسته شده است دشت چومینا شده است

ابر چو و امق شده است باغ چو عذرا شده است شاخ سمن چون عروس باد صبا جلوه گر

سرو چو منبر شده است فاخته هم چون خطیب مسجد او جو بیار مؤذن او عندلیب

هر که درین روز کار هست زمی بی نصیب از طرب و از نشاط نیست دلش را خبر

خوش بود اندر بیار یار شده صابججوی ساخته رود و سرود چنک زن و شعر گوی

یار بنفشه شده است لاله بر اطراف جوی گشته یکی لعل رنگ گشته دگر مشکبوی

لاله گار نک یافت از لب ان ماه روی یا زخط وزلف اوست لعل بنفشه مگر

ای سخن ارای مرد خیز بشبگیر زود عذر سکارای خویش بشنو و بپذیر زود

می زدکان را بساز چاره و تدبیر زود بادهستان وقت بام بر بر و بر زیر زود

خیز و زبان برگشای جام بکف گیر زود مدح خداوند گوی یاد خداوند بر

بار خدائی که هست مالک زمین را شرف وز شرف و قدر خویش فخر نژاد و سلف

مذهب حق را بنه لشکر دین را کف حاتم طائی بطبع صاحب کافی بکف

باغ سیخارا درخت در وفا را صدف جسم گرم را حیات چشم خرد را بصر

قاعدہ سعد و حمد کنیت و نامش بهم بر سر خورشید و ماه دولت او را قدم

مدغمش اندر ضمیر و ضمیرش اندر قلم فایده عمر خضر مرتبت مهر جمر

همچو در اجسام روح در کف رادش گرم همچو در افلاک نور در تن پاکش گهر

برتن اقبال و روح دولت او چون سراسر است  
 در همه آثار خیر مقبل و نیک اختر است  
 عادت او بخشش است بخشش او گوهر است  
 وز فلک مستدیز همت او برتر است  
 در خور پیغمبر است گرچه نه پیغمبر است  
 حکم روانش قضاست قدر بلندش قدر  
 ای شرف ملک شاه مقدر دینی توئی  
 سحر عدورا بخشم معجز موسی توئی  
 پیش تو مولی است دهر سید و مولی توئی  
 بای نهاده بقدر بر سر شعری توئی  
 مراک ولی را بمهر دعوت عیسی توئی  
 چون تو در این روزگار خلق نباشد دگر  
 گردون فتوای عقل پیش تو آرد همی  
 خشم تو بر چشم خصم آب گمارد همی  
 زین دو قبل سال و مه خصم تو دارد همی  
 عقل اثر های خویش بر تو شمارد همی  
 بر جگر روزگار آتش بارد همی  
 آب بلا در دو چشم آتش غم در جگر  
 ای ز سپهر جلال تافته خورشید وار  
 از گرم شهر یار کار تو همچون نگار  
 طبع تو بحر محیط دست تو ابر بهار  
 گشته بتمیز و عقل نادره روزگار  
 وز قلمت چون نگار مملکت شهر یار  
 بحر تو یاقوت روح ابر تو زرین مطر  
 هست چو خورشید و ماه طلعت دستور شاه  
 حضرت و در گاه تست قبلة اقبال و جاه  
 لاجرم از هر که هست پیش خداوند گاه  
 کلک روانت شده است مرکز امید و بیم  
 دست ز نقل و ز نقاش عادت او مستقیم  
 فعل تو آرد پدید از شبهه در یتیم  
 طلعت تو مشتری است در بر خورشید و ماه  
 ملک خداوند گاه کلک تو دارد نگاه  
 رتبت تو برتر است قربت تو بیشتر  
 که چو دعای مسیح که چو عصای کلیم  
 که شده عطار مشک که شده نقاش سیم  
 کس نشنیدای شگفت از شبهه خیزد در  
 چون خرد اندر دل است مهر تو در جان ما  
 حلم تو و طبع تست همچو زمین و هوا  
 دیده او شد چو سیم چهره او شد چو زر  
 بردل ما تا که هست نفس و خرد پادشا  
 رای تو چون کوکب است همت تو چون سها  
 هر که بزرو بسیم گشت ز مهرت جدا

بار خدا یا ز تست کار معزی بکام از تو شده است او عزیر از دهمه خاص و عام  
 شاه بقول تو کرد جاه و قبوایش تمام پیش وزیر از تو گشت همت او بر دوام  
 حکم ترا چون رهی است امر ترا چون غلام شاگرد انعام تست گشت سخن مختصر (۱)



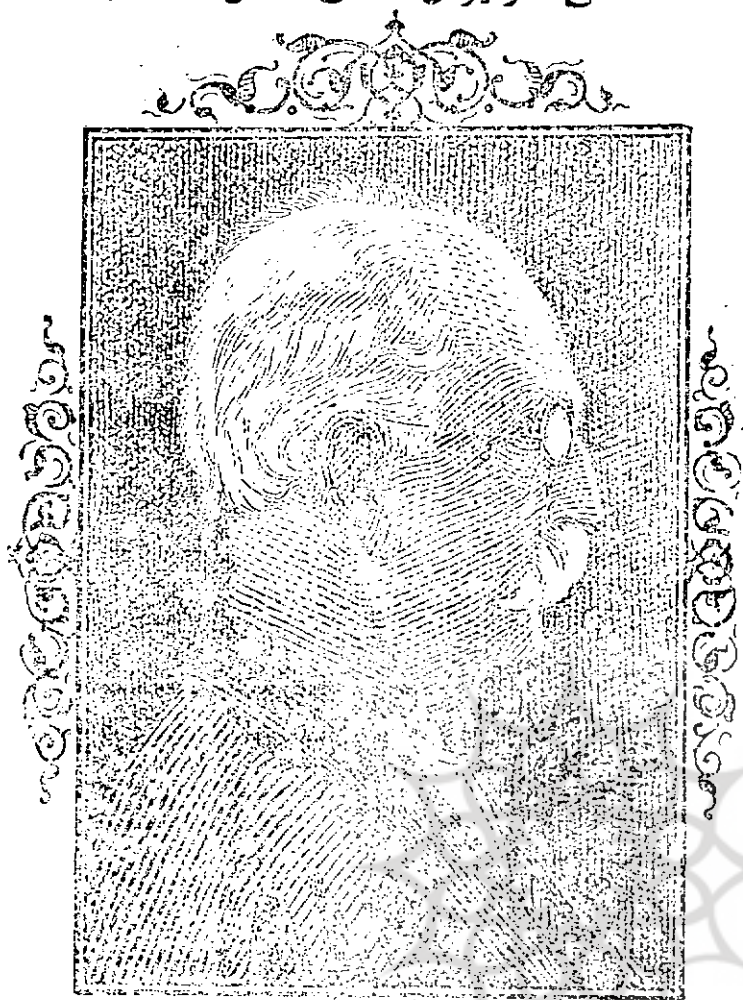
قصیده ذیل را در بعضی از نسخ خطی بنام رودکی دیده‌ام از طرز بیان پیداست  
 که گفتار شعرای معاصر سامانی است ولی تحقیقاً معلوم نیست که از رودکی باشد. م-ب

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نکت و آرایش عجیب  
 شاید که مرد پیر بدین‌گه جوان شود گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب  
 چرخ بزرگوار یکی لشکری بگرد لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب  
 نقاط برق روشن و تندرش طبازن دیدم هزار خیل و ندیدم چندین مهیب  
 ان ابرین که گرید چون مرد سوگوار وان رعدین که نالد چون عاشقی کثیب  
 خورشید را ز ابردم روی گاهگاه چونان حصار بی که حذر دارد از رقیب  
 یک چند روزگار جهان دردمند بود به شد که یافت بوی سخن باد را طیب  
 باران مشک بوی بسیارید نو بنو وز برف بر کشید یکی حله قصیب  
 گنجی که برف پیش همیداشت گل گرفت هر جو یکی که خشک همی بود شد رطیب  
 تندر میان دشت همی باد بردمد برق از میان ابر همی بر کشد قصیب  
 لاله میان گشت بخندد همی ز دور چون پنجه عروس بچنا شده خضیب  
 صاصل بسرو بن بر با نغمه کهن بلبل بلحن گل بر بالحنک غریب (۲)  
 اکنون خورید باده و اکنون زبیدشاد کاکون برد نصیب حبیب از بر حبیب  
 شاخی گزین و سبزه و می خور بیانک زیر کز کشت سار نالد وز باغ عندلیب  
 هر چند نو بهار حیانت بچشم خرب دیدار خواجه خوبتر آن مهتر حبیب

(۱) در این مسمطقص و غلط بسیار است و هر گاه نسخه‌د یگر بدست آمد تصحیح و تکمیل میشود

(۲) بجای لحن گل شاید شاخ گل باشد.

(تتمها استاد صنعت نقاشی در ایران آقای کمال الملک)



آقای میرزا محمد علی کمال الملک، بزرگترین نقاش ایران  
موجود در موزه ملی و موزه صنایع مستظرفه و وزارت

کمال الملک در  
صنعت نقاشی سرآمد  
تمام اساتید مشرق و  
با اساتید درجه اول  
مغرب برابر بلکه  
بالاتر است .

کمال الملک (مدرسه  
صنایع مستظرفه )  
ایران را در ابتدای  
مشرق و طیت کبیر  
بمراهی مرحوم  
سردار اسعد بختیاری  
و دستیاری حکیم الملک  
وزیر معارف وقت  
تاسیس و تصدیق  
صنعت شناسان اروپائی  
این مدرسه را مانند

مدارس اروپا با وج ترقی رسانید. و مطالعات فرنگی  
کمال الملک اینک دو سال است از مدرسه کناره جوئی و در نیشابور  
منزوی گشته و مدرسه صنایع یکمرتبه رو بخرابی و نقصان گذاشته است .  
آری رسیدن باین پایه و مقام صنعتی در اروپا کار مشکلی نیست ولی در ایران از  
مجالات و معجزات محسوبست شرح حال این مرد بزرگ تاریخی ایران را پس از این  
مفصل خواهیم نکاشت و اینک بتصویر و تمثال بی مثال وی که بخامه آقای میرزا  
حسینعلی خان مؤید که ازان استاد دارای تصدیق است نگارش رفته اکتفا میکنیم